

بررسی تطبیقی باده عرفانی در اشعار حافظ و ابن فارض

دکتر نادر ابراهیمیان

دکترای زبان و ادبیات فارسی

naderebrahim249@yahoo.com

چکیده

این مقاله به بررسی تطبیقی باده عرفانی در اشعار دو تن از شاعران عارف، حافظ شیرازی نماینده فرهنگ و ادب ایرانی و دیگری ابن فارض مصری برخاسته از فرهنگ عربی و مصری می‌پردازد و نشان می‌دهد که تشابهاتی در اندیشه‌های عرفانی این دو شاعر در زمینه وصف باده عرفانی وجود دارد. با این حال اندیشه‌های عرفانی این دو شاعر در زمینه وصف باده عرفانی وجود دارد. با این حال، اندیشه‌های عرفانی در این زمینه در اشعار ابن فارض برجسته‌تر از اندیشه‌های حافظ است، ولی اشعار حافظ از لحاظ غنای هنری و لطف شعری در سطح بالاتری از ابن فارض قرار دارد. حافظ در بعضی از تعابیر و مضامین عرفانی از اشعار ابن فارض از جمله خمیره او تأثیر پذیرفته است.

کلیدواژه‌ها: عرفان اسلامی، حافظ، ابن فارض، باده.

مقدمه

«می، غلبات عشق را گویند. نیز به معنی ذوقی بود که از دل سالک بر آید و او را خوش وقت‌تر داند.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۷۵). عراقی می‌گوید:

هرکه را جام می، به دست افتاد
دل و دین و خرد ز دست بداد
رند و قلاش و می پرست افتاد
هرکه را جرعه‌ای به دست افتاد
چشم میگون یار هرکه بدید
ناچشیده شراب، مست افتاد
(همان: ۷۵۲)

عطار گوید:

چون می تحقیق خورد، در حرم کبریا
پای طبیعت ببست، دست به اسرار برد
(همان: ۷۵۲)

«می، فی‌المعنی، شراب انگوری و به معنی اشاری، محبت خالص که باطن محب را با ظاهر او یکرنگ سازد تا اعمال و افعال او از لوث معصیت و ریا مبرا گشته و رنگ قبول پذیرد که «الْمُحِبُّ الْعَمَلُ لَطَاعَةُ الْمَحْبُوبِ: محبت، عمل کردن به طاعت محبوب است.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۶: ۸)

می، کلمه‌ای که بیش از هر کلمه‌ای دیگر در فرهنگ عرفانی و مخصوصاً در ادبیات عرفانی به چشم می‌خورد. عرفا می را در معنی مجازی آن، یعنی سرمستی از عشق محبوب و خلوص و پاکی دل به کار برده‌اند. به طوری که در اثر کشیدن جرعه‌ای از آن، ریا و نفاق از دل سالک رخت بر می‌بندد و سالک را از محبت حق، از خود بیخود کند. می در بینش عرفانی مخصوصاً در اشعار حافظ و ابن فارض، نمودی بارز دارد. ابن فارض در اشعار خود علاوه بر قصیده‌ی خمیره که در آن به زوایای شراب عرفانی می‌پردازد و در جای جای قصیده‌ی تائیه‌ی کبری و تائیه‌ی صغری به آن اشاره می‌کند و مثل حافظ نمادها و رمزهای عرفانی را در قالب جام شراب بیان می‌دارد. این که به چه دلیل عرفا از چنین رمزها و نمادهایی بهره می‌گرفتند جای بحث بسیار است به اختصار بیان می‌گردد.

استاد مرتضی مطهری در کتاب «تماشاگاه راز» از قول محی‌الدین عربی چنین می‌گوید: «اگر از گریه‌ی ابر سخن

می‌گویم، از خنده‌ی شکوفه سخن می‌گویم، اگر از نجد یا تهامه می‌گویم، اگر از اینان و آنان می‌گویم در این‌ها اسرار و رموزی است که پروردگار آسمان به وجود آورده و به صورت الهامات بر قلب من وارد شده و من به این صورت تجسم‌شان کرده‌ام. و وارد نخواهد شد بر قلب کسی مگر آنان که چون من از علمای بالله‌اند و تو خاطر خود را از ظاهر این الفاظ بگردان و باطن آنها را جستجو کن آنگاه خواهی دانست.» (مطهری، ۱۳۵۹: ۱۱۴)

هاتف اصفهانی در ترجیع‌بند معروف خود می‌گوید:

هاتف ارباب معرفت که گهی	مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب	وز مغ و دیر و شاهد و زَنار
قصد ایشان نهفته اسراری است	که به ایماکنند گاه اظهار
پی بری گر به رازشان دانی	که همین است سرّ آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وحده لا اله الا هو

(هاتف اصفهانی، ۱۳۴۵: ۲۴)

عرفا تصریح می‌کنند که عشق قابل بیان نیست. زبان عشق، زبان بیانی نیست. حافظ خودش هم روی این مطلب تأکید می‌کند که:

ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق
ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت
(خطیب‌رهبر، ۱۳۷۱: ۱۲۴)

عرفا معتقدند که این مطلب با بیان صریح گفتنی نیست. فقط باید به رمز گفته شود و افرادی هم می‌توانند درک کنند که اهل راه عشق و سلوک باشند. غیر از این‌ها کسی نمی‌فهمد. بنابراین کسی می‌تواند به عمق و معنای این الفاظ و اشارات و نمادها پی برد که خود اهل این وادی باشد. اهل سلوک و سیر عارفانه باشد. از دریا و عمق آن و تلاطم آن، کسی آگاه است که اهل دریا باشد. اهل فرو رفتن و غواصی در آن باشد. نه کسی که با دریا بیگانه است و تنها در ساحل به نظاره‌ی آن می‌ایستد.

حافظ در بیت زیر بسیار زیبا به این معنی اشاره می‌کند:

قدر مجموعه‌ی گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

(همان: ۶۸)

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی دی ۱۳۹۹

از مجموع آن‌چه بیان گردید چنین مستفاد می‌گردد تعبیرات عرفانی معنا و مفهوم ظاهری و مادی ندارند بلکه رمز و معانی بلند عرفانی هستند و عرفا برای این‌که مکنونات درونی خود را شرح و بسط دهند و آن را برای مریدان و سالکان طریقت قابل درک و فهم گردانند ناگزیر از کاربرد الفاظ محسوس و نمادهای بیرونی بودند و جای هیچ مشکلی نیست که مراد و منظور آنها از می و یا میخانه و دیگر واژگان مادی، معانی دقیق و باریک عرفانی است و نه چیز دیگر.

اکنون بعد از ذکر مقدمه به بررسی مفهوم باده‌ی عرفانی و کاربرد آن در اشعار حافظ و ابن فارض می‌پردازیم.

باده عرفانی در شعر حافظ

هم حافظ و هم ابن فارض در بسامد قابل توجهی، باده و ترکیبات مربوط بدان را در معانی عرفانی به کار برده‌اند. به بیان دیگر منظور ایشان از شراب، ساقی، پیاله و ... در بسیاری از مواد نه معانی صرفاً ادبی است و نه معانی حقیقی و زمینی آن.

حافظ شیروازی این ترکیبات را در موارد قابل توجهی به معنای حقیقی ولی برای ساختن مفاهیم اجتماعی، سیاسی و انتقادی به کار برده است.

حافظ، تقریباً سی بار در دیوان خویش به صراحت از می عرفانی سخن به میان آورده است. اگر استعمالات دیگری مثل ساقی، جام، دیر مغان و ... را در معانی صریح عرفانی خود دنبال کنیم این بسامد به چند برابر افزایش خواهد یافت.

بنابراین یکی از مهمترین و کلیدی‌ترین تعبیر عرفانی حافظ این تعبیر عرفانی است. علاوه بر این، چند مورد در دیوان حافظ یافت می‌شود که او به صراحت از شراب انگوری سخن به میان آورده و آن را مورد طعن و طرد قرار داده است. به نظر می‌رسد که حافظ با اعتقاد کامل و نه صرفاً به خاطر نمایش هنری، باده‌ی عرفانی را به کار می‌برد و می‌کوشد تا باده‌ی انگوری را نفی کند، او مستی عشق را می‌ستاید و مستان آب انگور را کنار می‌زند، به گمان او مستی عشق است که غرور را کنار می‌زند و نقش نام و ننگ را از لوح جان آدمی می‌شوید. دیوانگان کوی عشق از سرزمین عقل کوچ کرده‌اند و به مستی‌ایی دست یافته‌اند که با مستی آب انگور، فرسنگ‌ها فاصله دارد. اینان دردمندانی هستند که دوی رنجوری و دردمندی‌شان روی زرد است و آه دردآلود:

گر ترا عشق نیست معذوری	ای که دائم به خویش مغروری
که به عقل عقیده مشهوری	گرد دیوانگان عشق مگرد
رو که تو مست آب انگوری	مستی عشق نیست در سرتو
عاشقان را دوی رنجوری	روی زردست و آه دردآلود

(همان: ۶۱۶)

در معانی عرفانی که حافظ برای باده به کار برده است، کارکردها و ویژگی‌های زیر برای باده لحاظ شده است: این باده، محصول جام تجلی صفات الهی است که نیم شب به هنگام تجلی معشوق بر عاشق و بیخود شدن عاشق از تابش پرتو ذات او حاصل شده است.

باده‌ای است که چونان آب حیات در ظلمت شب به کام حافظ ریخته‌اند و سحرگهان او را از زندان غم، رهایی بخشیده‌اند. این باده چنان گیرا و تأثیرگذار است که هرکس چون حافظ در ازل یک جرعه از جام دوست بنوشد سر از مستی بر نگیرد تا به صبح روز حشر.

قدح این باده چون به دست پیر افتد، به آینه‌ای می‌ماند که محل مشاهده و تماشا است. پیرمغان بر آن است که این جام جهان‌بین را خداوند زمانی به او داده است که بنای آسمان را می‌گذاشته، این شراب از کرشمه‌ی معشوق بر می‌خیزد و چنان مست می‌کند که علم را بی‌خبر و عقل را بی‌حس می‌سازد.

جامی است از می‌الست. جامی که دل را خرم می‌کند بی‌آنکه خمار و درد سر در آن باشد. اسرار خانقاه را باز می‌نماید. این باده را در میکده‌ی عشق می‌فروشند. و شرابی است که خامان را پخته می‌کند و به ارغوان، حسن و لطافت می‌بخشد. باده‌ای است که اگر ساقی، جام را به نور آن برافروزد و مطرب خوش آوازی نیز به ترنم همراهی کند، می‌توان در پیاله‌ی آن عکس رخ یار را، تماشا کرد و لذتی اسرارآمیز از آن دریافت. اسراری که تنها، دل‌های زنده شده به عشق و به جاودانگی رسیده آن را در می‌یابند.

حافظ ثمره‌ی این باده را متوجه کسانی می‌داند که خود را در میانه نبینند و سحرگهان بی‌تاب و جستجوگر در پی یافتن این باده باشند تا مگر بدان عقل را ره‌تو شه‌ای، بخشد و از شهر ه‌ستیش روانه کنند. در حقیقت ندیم و مطرب و ساقی همه به او باز می‌گردد و در این راه، خیال آب و گل بهانه‌ای نیست:

سحرگهان که مخمور شبانه	گرفتم باده با چنگ و چغانه
نهادم عقل را ره توشه از می	ز شهر هستیش کردم روانه
نگار می فروشم عشوه‌ای داد	که ایمن گشتم از مکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم	که ای تیر ملامت را نشانه
نبندی زان میان طرفی کمروار	اگر خود را ببینی در میانه
ندیم و مطرب و ساقی همه اوست	خیال آب و گل در ره بهانه
بده کشتی می تا خوش برانیم	ازین دریای ناپیدا کرانه

(همان: ۵۸۰-۵۸۱)

این می، هرچه باشد در نظر حافظ همان تحفه‌ی الست است که در سیمای شاهده‌ی ازلی بر حافظ عرضه می‌شود و نیم شبان، مست و لبخندزنان به بالین او می‌آید و می‌نشیند و از خواب او و بی‌توجهیش شکوه می‌کند، باده‌ای است سحرگامی که او به پیمان‌های سالکان می‌ریزد. شرابی که پرتو آن به واسطه‌ی عکس روی محبوب که در آینه‌ی جام افتاده است، عارف را به طمع خام می‌افکند و به تقاضای بیشتر می‌اندازد، باده‌ای که یک فروغ رخ ساقی، در جام آن، این همه عکس می و نقش نگارین، بر صفحه‌ی آفرینش می‌نهد و زیبایی‌ها و شگفتی‌های بدیع، پدید می‌آورد. بی‌تردید این، همان باده‌ای است که حافظ معتقد است ملائک به هنگام سرشتن گل انسان برای دست‌یابی به آن در میخانه‌ی عشق را زده‌اند و گل آدم را با آن سرشته‌اند، باده‌ای که سالکان حرم ستر و عفاف و ملکوت را وا داشت تا با حافظ راه‌نشین، هم‌نوشی و هم‌جوشی کنند، باده‌ای که عاشقانی چون حافظ از لعل لب ساقی ازل، نوشیده‌اند و هنوز مست و مدهوش آنند:

روز اول رفت دینم در سر زلفین تو	تا چه خواهد شد درین سودا سرانجام هنوز
ساقیا یک جرعه‌ای زان آب آتشگون که من	در میان پختگان عشق او خامم هنوز
نام من رفتست روزی بر لب جانان به سهو	اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز
در ازل دادست ما را ساقی لعل لب	جرعه‌ی جامی که من مدهوش آن جامم هنوز

(همان: ۳۵۸-۳۵۹)

حافظ برای این باده ویژگی‌هایی نیز برمی‌شمارد: یکی از مهم‌ترین این ویژگی‌ها، راز آگاهی حاصل از مستی این باده است. به گفته‌ی او خط ساغر این باده، راز دو عالم را باز می‌گشاید و از فیض این جام است که سالکان به اسرار جهان و عاشقی دست می‌یابند. اسراری که برای عاشقان همانند دُر و گوهر ارز شمند است و در مستی و بیخودی حاصل می‌شود. حافظ از سر شکرگزاری، بوسه بر لب‌های این جام می‌زند. جامی که او را از روزگار آگاه ساخته است.

هرچند، حلقه به گوشه‌ی در میخانه‌ی عشق، رنج و سختی فراوان دارد و هر لحظه غمی را به مبارک باد عاشقان می‌فرستد. اما این، تنها آدمی است که به سبب عشق خویش، طعم لذت‌بخش جام را می‌فهمد و تفاوت دیرمغان را با صومعه در می‌یابد. و کَر و فَر کاذب سالو سان خرقه‌پوش را آشکار می‌کند. حافظ، با افتخار تمام خودش را کسی معرفی می‌کند که خانقاهش گوشه‌ی این میخانه است و ورد صبحگاهی‌اش و دعای پیرمغان میخانه برای او نمادهای عرفانی و آسمانی عشق و پرستش‌اند و پناهگاه جان و دل حافظ. به نظر او این باده، خواجه را از پادشاه و گدا فارغ و بی‌نیاز ساخته و گدایان آستان عشق را پادشاه او کرده است.

www.anjomanfarsi.ir

با وجود این، تأکید می‌ورزد که اگر ترانه‌ی چنگ صبح ندارم، باکی نیست، زیرا از آن هنگام که بر آستانه‌ی میخانه، روی نهاده‌ام. «فرازمسند خورشید تکیه‌گاه من است.»

منم که گوشه‌ی میخانه خانقاه من است	دعای پیرمغان، ورد صبحگاه من است
گرم ترانه‌ی چنگ صبح نیست، چه باک؟	نوی من به سحر آه عدرخواه من است
ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله	گدای خاک در دوست، پادشاه من است
غرض ز مسجد و میخانه‌ام وصال شماست	جز این خیال ندارم، خدا گواه من است
از آن زمان که برین آستان نهادم روی	فراز مسند خورشید تکیه‌گاه من است

(همان: ۷۵-۷۶)

حافظ در اشعار خود از می و ساغر و باده، فراوان یاد می‌کند. او باده‌ی صافی را دوای دردها و بلاها و سالک باده نوش را واقف اسرار و راز و رموز جام جم می‌داند و برای جام و باده و ساغر قداست فراوان قائل است. او نوشیدن می را وسیله‌ی بیدار شدن از خواب سنگین تعلقات و وابستگی‌های مادی می‌شناسد:

زمانه افسر رندی نداد جز به کسی	که سرفرازی عالم درین کله دانست
بر آستانه‌ی میخانه هرکه یافت رهی	ز فیض جام می اسرار خانقه دانست
هر آنکه راز دو عالم ز خط ساغر خواند	رموز جام جم از نقش خاک ره دانست

(همان: ۶۷)

حافظ باده‌نوشی و غرق در مستی و بیخودی شدن را بهتر از طاعت ریاکارانه می‌شمارد و تزویر و نفاق و دورویی را آفات جامعه‌ی دینداری می‌داند:

می‌خور که صدگناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کند
(همان: ۲۶۵)

و در غزل عرفانی معروفش چنین می‌گوید:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند
با من راهنشین باده‌ی مستانه زدند
(همان: ۲۴۷)

حافظ با استفاده از ذوق شاعرانه و هنرمندانه‌ی خود عالی‌ترین مضامین را به صورت زیباترین و ماندگارترین اثر هنری در کسوت شعر برای ما بیان می‌کند. اگر این مفاهیم برای ما به صورت معمولی و عادی بیان شود شاید اندکی دیر فهم و کسالت‌آور باشد اما وقتی که به صورت زیبا و جذاب و با نگاه و هنر حافظ بیان می‌گردد ماندگار و جذاب می‌شود.

آری این هنر حافظ است که چنین معانی بلند و انتزاعی و کلی را با ابیات و اوزانی رسا و مطبوع همانند تابلوی زیبا در مقابلمان قرار می‌دهد و از ما می‌خواهد که از نیرنگ و نفاق و دورویی و تزویر دوری کنیم و راه صداقت را در پیش بگیریم و قدر اوقات را بدانیم و به وعده و وعیدهای آینده و افسوس گذشته دل خوش نباشیم.

باده‌ی عرفانی در شعر ابن فارض

بحث از باده‌ی عرفانی و بازی هنرمندانه با این شراب برای ابن فارض نیز یک اصل استوار و بنیادین است. گرچه او بازی‌های هنرمندانه‌اش را به اندازه‌ی حافظ وسعت نمی‌بخشد اما باز هم شاه کلید تعبیر رمزآلود عرفانی او گفتگو از شراب و شاهد است.

او نیز مثل حافظ همه‌جا از این شراب، سخن می‌گوید و با غلظت و شدت تمام نسبت به آن مهر می‌ورزد و اشتیاق نشان می‌دهد. اگر حافظ مدعی است که پیش از آفرینش چنگ و رباب و نیبذ و عود، گل و جودش آغشته به شراب و گلاب بوده است. بی‌تردید در آفریدن این مضمون می‌باید نیم‌نگاهی به قصیده‌ی دل‌انگیز خمربه‌ی ابن فارض داشته باشد. ابن فارض در این قصیده کوشیده است تا منظور خود را از کاربرد نمادین شراب نشان دهد. ویژگی‌های اعجاز‌آمیز و شگفت‌آور آن را بیان کند. او در آغاز این قصیده از مستی خویش در مرتبه‌ی ازل سخن می‌گوید، مستی‌ایی که در پی نوشیدن شراب یاد دوست برایش حاصل شده است و پیش از خلقت شراب و درخت انگور او را مست ساخته است. در این حکایت، ماه شب چهارده جام آن شراب است و معشوق به خورشید می‌ماند که انگشتانش آن جام جادویی را به حرکت در می‌آورد تا به عاشقان بچشانند. جوشش و به هم خوردن باده موجب می‌شود تا ستارگانی بر سطح آن جام برویند. باده‌ای که اگر عطر آن نمی‌بود کسی به خم آن پی نمی‌برد و اگر تابش و درخشش آن نمی‌بود وهم آن نیز به تصور نمی‌آمد. باده‌ای که اگر یادی از آن در میان مردمان قبیله به میان آید همه را مست کند بدون آن‌که ننگی و گناهی برایشان باشد و اگر این یاد بر خاطر انسانی بگذرد همه‌ی غم‌هایش را فرو می‌شوید و لذت‌ها و شادی‌ها را به سویش گسیل می‌کند:

شربنا علی ذکر الحیب مُدامه
لها البدر کاس و هی شمس یدیرها
و لولا سذاهما ما اهتدیت لجانها
و ان ذکرت فی الحی اصبح اهلہ
و ان خطرت یوماً علی خاطر امری
سکرنا لها من قبل ان یخلق الکرم
هلال و کم یدو اذا مزجت نجم
و لولا سناها ما تصورها الثوم
نشاوی و لا عار علیهم و لا اثم
اقامت به الافراح و ارتحل الهم
(ابن فارض، ۱۴۱: ۱۴۱)

ترجمه:

- به یاد دوست شرابی نوشیدیم و مست شدیم از آن باده، پیش از آن که درخت انگور خلق شود.
- برای آن شراب ماه شب چهارده جام بود و معشوق خورشیدی که هلال انگشتانش، آن جام را به گردش در می‌آورد و آنگاه که به هم در می‌آمیخت چه بسیار ستاره در آن پدیدار می‌شد.
- اگر عطر دل‌انگیز آن باده نمی‌بود من به میکده هدایت نمی‌شدم، و اگر درخشش و تابش آن در میان نبود و هم نیز آن را تصور نمی‌کرد.
- اگر یادی از این باده در میان قبیله برود، اهل قبیله را سرمست و بی‌قرار سازد در حالی که نه ننگی برایشان باشد و نه گناهی.
- و اگر روزی یاد آن باده بر خاطر کسی بگذرد، همهی شادی‌ها را نصیب او سازد و غم و اندوه از وجود او هجرت گیرند.

ویژگی‌هایی که ابن فارض برای باده عرفانی بر می‌شمرد:

این باده، دیرین و ازلی است و سابقه‌ی نوشیدن آن پیش از خلقت درخت که خورشید صفت ظهور می‌کند، بر می‌گردد و جام آن را در میان عاشقان به گردش در می‌آورد. همچنان که در شعر حافظ دیدیم این باده نیز هدایت‌گر و آموزگار است. و بوی دلاویز و عطر روح‌انگیز آن است که آدمی را به سوی میکده می‌کشاند. روزگار از این باده، جز اندکی باقی نگذاشته است. همانند وجودی نیمه‌جان که تنها رمقی از او باقی مانده باشد این نیم‌جان نیز در سینه‌ی اهل خرد پنهان است.

ابن فارض مصری در مطلع قصیده‌ی تائیه‌ی کبری (نظم السلوک) از شراب محبت سخن می‌گوید و در همان بیت مهم تصریح می‌کند که این شراب و جام، پیراسته از حسن ظاهری و مادی است:

سَقَتْنِي حَمِيًّا الْحُبُّ رَاحَةً مَقْلَتِي وَ كَأْسِي مُحِيًّا مِنْ عَنِ الْحُسْنِ جَلَّتْ
(همان: ۴۶)

ترجمه: دست دیده‌ام شراب محبت به من نوشاند، در حالی که جامم رخسار کسی بود که پیراسته از حسن ظاهر (و فراتر از زیبایی مادی) است.

و در قصیده‌ی خمربه که اوج هنر ابن فارض در توصیف شراب عرفانی است به شرح و بسط سرخوشی و مستی خود از باده‌ی عرفانی می‌پردازد:

و قالوا شَرِبْتُ الْإِثْمَ، كَلًّا وَ أَنْمَا شَرِبْتُ أَلْدَى فِي تَرْكِهَا عِنْدِي الْإِثْمُ
(همان: ۱۴۳)

ترجمه: و گفتند: (ای نوشنده‌ی می) گناه (می) نوشیدی گفتم: نه هرگز، چیزی نوشیدم که به نظر من نوشیدن آن گناه است.

با توجه به این شعر و مقایسه‌ی آن با این بیت از حافظ نزدیکی نگاه دو شاعر بیشتر بر ما آشکار می‌گردد:

آن تلخ وش که صوفی امُّ الحَبَائِثِش خواند أَشْهَى لَنَا وَ أَحْلَى مِنْ قُبْلَةَ الْعَدَارَا
(خطیب‌رهبر، ۱۳۷۱: ۸)

یعنی: آن باده‌ی تلخ‌گونه را که صوفی مایه‌ی همه‌ی پلیدها و تباهکاری‌ها می‌شمرد، نزد ما دلخواه‌تر و شیرین‌تر از بوسه‌ی دوشیزگان است.

نزدیکی و شباهت اندیشه و وحدت مضمون و معنی اصلی شعر هر دو شاعر پدیدار است. و اگر حافظ را متأثر از ابن فارض بدانیم بیراهه نرفته‌ایم.

برای نمونه مضمون زیر از ابن فارض عیناً در شعر حافظ ذکر شده است.

ابن فارض درباره‌ی شگفت‌انگیزی شراب محبت چنین می‌گوید:

وَلَوْ عَبَقْتُ فِي الشَّرْقِ أَنْفَاسَ طَبِيهَا وَ فِي الْغَرْبِ مَزْكُومًا، لَعَادَلَهُ الشَّمُّ
(ابن فارض، ۱۴۱۱: ۱۴۱)

ترجمه: و اگر انفاس بوی خوش آن باده در شرق عالم پراکنده گردد، شم و پویایی به زکام گرفته‌ای که در غرب عالم به سر می‌برد باز می‌گردد.

در نظر ابن فارض باده‌ی محبت شفابخش است به طوری که اگر بوی آن باده در شرق عالم پراکنده شود در غرب شامه از دست رفته زکام گرفته‌ای را به او باز می‌گرداند. این مضمون هرچند آمیخته به اغراق می‌نماید اما از نظر عرفانی حقیقت است.

در عالم عرفان، شرق محل وزش رایحه‌ی محبت لم یزلی است و غرب، عالم بشری و محل استتار انوار ربوبی است. مزکوم همان مرحومی است که برودت هوای نفس و کثافت طبیعت بشری مشام ذوق و ادراک را از او ربوده است.

هرچند سرعت روایح باده‌ی الهی می‌تواند مشام او را گشاده کند و دیگر بار روایح لم یزلی را حس کند چنان‌که «انی لأجدُ نفسَ الرحمان من جانب الیمین»

حافظ نیز این اندیشه و شگفتی را به تأثیر از ابن فارض چنین می‌سراید:

بده تا بخوری در آتش کنم مشام خرد تا ابد خوش کنم
(حافظ، ۱۳۸۲: ۵۴۱)

از ویژگی‌های دیگر باده، در نظر ابن فارض شادی‌بخشی آن است. از دید او تنها خطوط یاد باده‌ی حقیقت غم‌ها را می‌زداید و سلطان شادمانی در سراپرده‌ی دل جای می‌گیرد:

وَأَنْ خَطَرَتْ يَوْمًا عَلَى خَاطِرِ أَمْرِي أَقَامَتْ بِه الأَفْرَاحُ وَ ارْتَحَلَ أَلْهَمُ
فَمَا سَكَنْتَ وَ أَلْهَمُ يَوْمًا لِمَوْضِعِ كَذَلِكَ لَمْ يَسْكُنْ مَعَ النَّعْمِ أَلْغَمُ
(ابن فارض، ۱۴۱۱: ۱۴۱-۱۴۲)

ترجمه:

- اگر روزی یاد آن باده بر خاطر کسی گذر کند غم‌ها از دل او رخت اقامت می‌افکنند.
- آن می‌در یک لحظه و یک مکان با غم همدم نمی‌شود، همچنان که غم با نغمه‌ها و ترانه‌ها در یک جا و یک لحظه جمع نمی‌گردد.

حافظ نیز به این ویژگی نیز اشاره دارد:

بده ساقی آن می‌که شاه‌ی دهد به پاکی او دل‌گواهی دهد
(حافظ، ۱۳۸۲: ۵۴۱)

البته تمام مضامین شعری ابن فارض و حافظ درباره‌ی باده، مشترک و در یک سطح بیان نیستند. به ویژه حافظ بر خصوصیتی از باده اشاره دارد که ابن فارض از آن چشم پوشیده است و آن ویژگی یکی از مبانی اختلاف سُرکیان و صحویان است و آن آگاه شدن نوشنده‌ی باده‌ی محبت از اسرار آفرینش و رسیدن به کشف و شهود است. حافظ از آن‌جا که اهل سُکر و مستی است آن را بیان داشته و با تکرار بر وجود این ویژگی می‌تأکید بخشیده است:

بده تا بگویم به آواز نی که جمشید کی بود و کاووس کی
بده ساقی آن می‌کز و جام جم زند لاف بینایی اندر عدم
به من ده که گردم به تأیید جام چو جم آگه از سِرِّ عالم تمام
من آنم که چون جام گیرم به دست ببینم در آن آینه هر چه هست
به مستی توان دُر اسرار سفت که در بیخودی راز نتوان نهفت
(همان: ۵۴۰-۵۴۲)

نتیجه‌گیری

اگر تصوف را یکی از نحله‌های مهم فکری در تاریخ ملل و جهان به حساب آوریم. باید حافظ و ابن فارض

را در بستری مورد مطالعه قرار دهیم که پیش از شاعر و ادیب بودن به عنوان انسان‌هایی متفکر و اندیشمند کوشیده‌اند تا در عرضه‌ی تفکر انسانی، حرفی برای گفتن داشته و چیزی بر قلمرو انسانی اندیشه‌ها افزوده باشند.

این هر دو شاعر بزرگ محصول فکری دو سرزمین کهن و صاحب تمدن «ایران و مصر» هستند. عمده‌ترین گفتمان حاکم بر این دو دیوان، گفتمان عشق‌ورزی و مهرورزی با شاهد ازلی است گرچه نیم‌نگاهی نیز به شاهد زمینی دارند. ابن فارض قالب شعری قصیده را برگزیده است و حافظ غزل را.

ابن فارض آسمانی بودن باده‌ی خود را ابزار می‌دارد اما آن‌گونه که از سبک حافظ انتظار می‌رود صراحت و روشنی در این خصوص وجود ندارد ولی صفاتی که حافظ بر می‌شمرد، صفاتی است که آن باده را از باده‌ی انگوری امتیاز می‌دهد، امتیازی با چاشنی ابهام لطیف.

یکی از وجوه مشترک حافظ و ابن فارض اشاره به اندیشه، آداب و اعتقادات کهن و رسم و اندیشه‌ی صوفیانه است. حافظ به احتمال قوی به شعر ابن فارض نظر داشته است. همچنان که بی‌توجه به خمیریات و ساقی‌نامه‌های فارسی نبوده است. ابن فارض در عین حال جسورانه‌تر سخن می‌گوید و زندگی واقعی را از آن مستان باده می‌داند و هشیاران را بر کنار از زندگی واقعی.

جذابیت‌های هنری در اشعار حافظ بارزتر و زیباتر از اشعار ابن فارض است در حالی که اشعار ابن فارض به سبب افراط در آرایه دچار پیچیدگی و غموض شده است. اما از نظر توصیف اصطلاحات عرفانی شعر ابن فارض در جایگاه بالاتری قرار دارد.



منابع و مآخذ

- ۱- ابن فارض، عمر، دیوان، الطبعة الاولى، قم: انتشارات الشریف رضی، ۱۴۱۱.
- ۲- _____، دیوان، الطبعة الاولى، بیروت: دار بیروت، ۱۹۵۷.
- ۳- _____، دیوان، شرح مهدی محمد ناصرالدین، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰.
- ۴- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، چاپ سوم، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۵۱.
- ۵- حافظ، شمس‌الدین، دیوان، چاپ سوم، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۸۳.
- ۶- _____، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۱.
- ۷- ختمی لاهوری، عبدالرحمان بن سلیمان، شرح عرفانی غزل‌های حافظ، تصحیح بهاء‌الدین خرم‌شاهی، کورش منصور و حسین مطیعی امین، چاپ دوم؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۷۶.
- ۸- خطیب رهبر، خلیل، دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی، چاپ دهم، تهران: کتاب‌فروشی صفی‌علیشاه، ۱۳۷۱.
- ۹- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، حافظ‌نامه، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۱۰- زرین‌کوب، عبدالحسین، از کوچه‌ی رندان، چاپ یازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- ۱۱- سجادی، سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ اول، تهران: طهوری، ۱۳۷۰.
- ۱۲- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، چاپ هشتم، تهران: فردوس، ۱۳۷۱.
- ۱۳- علوی، پرتو، بانگ جرس، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
- ۱۴- غنی، قاسم، تاریخ عصر حافظ، جلد اول، چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۳۵۶.
- ۱۵- الفاخوری، حنا، تاریخ ادبیات عربی، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، چاپ سوم، تهران: نشر توس، ۱۳۷۴.
- ۱۶- کزازی، میرجلال‌الدین، دیرمغان، چاپ دوم، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۹.
- ۱۷- _____، پند و پیوند، چاپ دوم، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۹.
- ۱۸- _____، چراغی در باد، چاپ دوم، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۹.
- ۱۹- مطهری، مرتضی، تماشاگاه راز، چاپ اول، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۵۹.

۲۰- میرقادری، سید فضل‌الله، «بررسی تطبیقی عشق در اشعار حافظ و ابن فارض»، مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره‌ی بیست و دوم، شماره‌ی سوم، ۱۳۸۴.

۲۱- نصر اصفهانی، محمدرضا، مقایسه‌ی صنایع و مضامین ادبی اشعار حافظ و ابن فارض، پایان‌نامه‌ی دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۴.

۲۲- هاتف اصفهانی، دیوان، تصحیح وحید دستگردی، چاپ اول، تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۴۵.



پایگاه استنادی علوم جهان اسلام



دانشگاه تربیت مدرس



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir